

مرور کتاب





شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

بازبینی زیبایی‌شناسی قرن بیستم

کریستینا ویلکوشفسکا

محمود عبادیان

کتاب بازبینی زیبایی‌شناختی کوشش‌هایی است که حاصل آن، ارزیابی ابتکارها و نتایجی خواهد بود که تاکنون ارائه شده و قرن بیستم به حصول آن در رشته‌های مختلف شناخت آدمی تشریک مساعی داشته است. با هدف ترسیم وضعیت طی شده‌ی دوران در مسیرها و رهیابی‌های زیبایی‌شناسی، و البته درنگی بر وضعیت کلی پایان قرن بیستم. در سال ۲۰۰۰ این کتاب به‌زبان انگلیسی و تحت عنوان بازبینی زیبایی‌شناختی توسط کریستینا ویلکوشفسکا، زیباشناس لهستانی و مدیر انستیتوی زیباشناسی گردآوری و ویرایش شد و به‌کوشش گروهی از همکاران و کارمندان این انستیتو و دانشکده‌ی فلسفه و فقه‌اللغهی انگلیسی و علوم اجتماعی در دانشگاه یاگلون کراکوف انتشار یافت. مؤلفان آن - به‌استثناء یک نفر - از کارشناسان این رشته‌اند که در این رشته و دیگر زمینه‌های پژوهشی خود فعالیت تخصصی دارند و در مواردی آن را توسعه می‌دهند. در واقع هدف آنها ارائه‌ی پانورامایی از زیباشناسی قرن بیستم است که هدف آن تا حد ممکن بیشترین گرایش‌ها - البته گرایش‌هایی که در لهستان پذیرش یافته‌اند - را در بر می‌گیرد. گفتنی است که درمورد برخی از آنها کار به پذیرش و توسعه‌ی دستاوردهای زیبایی‌شناختی ختم نمی‌شود، بلکه مستقیماً به ابتکار پایه‌گذارانه‌ی آنها (مثلاً رمان اینگاردن) پیش برده می‌شود؛ این مؤلفان از آنها بی‌نخواهند بود که هدف‌شان توجویی در زیباشناسی قرن بیستم است.

آنها فصل‌های جداگانه، که وقف مکتب‌های گوناگون زیباشناسی شده‌اند، تقسیم‌بندی سنتی و جافتاده را براساس مسیری که نظریه‌ی زیبایی‌شناختی مورد نظر از آن عزیمت کرده مد نظر داشته‌اند. در نتیجه تشریک مساعی‌های آنها به‌صورت زیر در کتاب آمده است: زیباشناسی پدیدارشناختی،

اگزیتانسیالیستی، روان‌کاوانه، هرمنوتیکی، پراگماتیستی و زیباشناسی مارکسیستی، زیباشناسی مکتب فرانکفورت، زیباشناسی ساخت‌گرایانه و معنی‌شناختی، و سرانجام کاربرد نظریه‌ی سیستم‌ها در زیباشناسی. این مبحث که از لحاظ روش‌شناختی کمی ناروشن است به‌نوبه‌ی خود فصلی با زمینه‌های شناور دارد.

لازم به ذکر است که در این رابطه برخی مؤلفان عنوان‌های دیگری با گزینش من پیشنهاد کردند (برای مثال، دامنه‌ی هرمنوتیکی مسائل بنیادی زیباشناسی)، برای آنکه گفته باشند که رابطه‌ی بین نظریه‌ی فلسفی و زیباشناسی همیشه یک‌جهته نیست، یا این که مجموعه‌ی نظرات فیلسوفان مورد نظر چنان مرز یافته نیست که بتوان یکسره به آن نام زیباشناسی داد. بررسی فشرده‌ی پسامدرن، بررسی رسانه‌های نو، اکولوژی و فمینیسم، در فصل مربوط به ابتکارهای نو در زیباشناسی نیمه‌ی دوم قرن بیستم کتاب را فصلی درباره‌ی زیباشناسی تجربی جهت‌یافته به پایان می‌برد. این فصل این ویژگی را دارد که وقف تحلیل یک مکتب نشده است بلکه به نظریه‌ی یکی از بانوان زیباشناس – ماریه گولاشفسکا – که شاگرد رمان اینگاردن است، درباره‌ی توسعه‌ی فکری و موضع نظری وی تحت عنوان: «بین پدیدارشناسی و اگزیتانسیالیسم» اختصاص داده شده است.

مؤلفان به‌قصد ارائه‌ی توضیحی نظام‌مند، رویکردی استاندارد برگزیده‌اند که از آشناسازی خوانندگان با رهیابی‌های فلسفی (به‌طور کلی نظری یا روان‌کاوانه) تا بهره‌گیری از آنها در زیباشناسی را در بر می‌گیرد. بیشتر اطلاعات برای خواننده چنین جلوه می‌کنند که شناخته‌اند ولی در نهایت، بیشتر تشریح مساعی‌ها از طریق کاربردآزی نظام‌مند و رؤیت‌پذیر مرتبط با پرسش یا نگرش از منظر نو، حاوی اطلاعاتی نو هستند.

نگاهی به محتوای فصل‌ها

مؤلف فصل «زیباشناسی پدیدارشناختی» ولادیسلاو استروژنسکی است که مورد تصدیق دانشگاه یاگلون است. در این مقاله مؤلف به نظرات موریتس گایگر، رمان اینگاردن، ماکس شلر، مارتین هایدگر، موریس مرلوپوتتی، مایکل دوفرن و نمایندگان پدیدارشناسی لهستان می‌پردازد. با آن که تحلیل یکایک مؤلفان فشرده است، همه آموزنده‌اند (عمدتاً تا تحلیل ماکس شلر و مایکل دوفرن). در پایان نشانه‌های عمده‌ی زیباشناسی پدیدارشناسی آورده می‌شود؛ مؤلف اظهار می‌دارد که به برکت اقتدار و نفوذ رمان اینگاردن در زیباشناسی لهستان جهت‌گیری زیباشناختی با قوت ریشه دوانیده است.

پیوتر مروز که او نیز از کراکوف است، در بررسی زیباشناسی اگزیتانسیالیستی به یک رابطه‌ی چندین لایه‌ی اگزیتانسیالیسم در زیباشناسی دست یافته است؛ برای مثال به سبک فلسفیدن اگزیتانسیالیست‌ها یا اثر هنری گوناگون که موضوع اگزیتانسیالیستی شد (فهرستی غنی از آن را ذکر می‌کند). او به‌طور مستقل به سورن کیرگگار، مارتین هایدگر، کارل یاسپرس، ژان پل سارتر، آلبر کامو، آندره مارلو، و مرلوپوتتی می‌پردازد. این مؤلف بر این باور است که اگزیتانسیالیسم پس از

جنگ جهانی دوم وجهه‌ی مردمی یافت (البته در دوره‌ی استالین و فقط در ادبیات).

اندرزی وارمینسکی، مؤلف سبک روان‌کاوانه، بررسی خود را به چند بخش تقسیم کرده است. در بخش اول دو مورد روان‌شناسی فروید را تحلیل می‌کند و دو رویکرد هدف‌مند به هنر دارد: «تئوریک از الف. ارتسواپگ و اگوئیگ (از ا. کریس)؛ و سپس با مقایسه‌ی رهیافت‌های فروید و یونگ به نقد درک فروید از «نماد» (سمبول) می‌پردازد - در نظر مؤلف، فروید بین نشانه و سمبول تفاوت قائل نشده است. آنگاه به فرایندهای خلق هنری و نیروی خیال، و مشخصاً به تحلیل یونگ از آثار هنر، روی می‌آورد. او خواننده را با سرنوشت سایر روان‌کاوان و مؤلفانی که با رویکرد دیگر هماهنگ شدند (میلر، رانک، رید، مارکوزه، لاکان، دوران، باشلار، بودکین، فرای).

فرانتیشک خمیلوفسکی عضو گروه زیباشناسی دانشگاه یاگلون بررسی خود را دقیقاً وقف ساختاربخشی کرد. موضوع او هرمنوتیک است که سیری بسیار شایان احترام در پی داشته است؛ مؤلف کوشیده است آن را سرجمع کند. از میان نظریه‌پردازان تاریخی او بیشتر به دیلتای نزدیک است، و از میان معاصران به گادامر. توجه او بیشتر به آن است که هرمنوتیک چه توجهی را اعمال می‌کند، و برداشت‌اش از مسائل بنیادی زیباشناسی کلاسیک چگونه است، مثلاً در مورد کارکرد هنر، هنرمند، دریافت‌کننده/مصرف‌کننده و تجربه‌ی هنر (و نیز این دلایل که چرا هرمنوتیک روش خود را از روی هنر مدل‌سازی می‌کند).

«زیبا» و «ارزش» از منظر هرمنوتیک

مؤلف در این مورد می‌نویسد: «اصطلاح زیبا برای یونانی‌های باستان به معنای گونه‌ای از پدیده‌های زندگانی جمعی بود که شایستگی حفظ‌شدن داشتند، کسب می‌شدند و به عادت درمی‌آمدند. هرآنچه را که می‌شد بدون هراس از نظرات یا واکنش‌های منفی به دیگران نشان داد، «زیبا» تلقی می‌شد. در یک جمله، هرمنوتیک نقش پراهمیتی در وسایل روش‌شناختی مؤلفان لهستانی ایفا کرده است. یرژی کمیته، بنیان‌گذار، مدیر و نماینده‌ی مکتب روش‌شناسی پوزنان، نظریه‌ی عمومی تفسیر خود را برای علوم انسانی و در ارتباط با تاریخ مارکسیستی بر هرمنوتیک دیلتای استوار کرد. از این مکتب بسیاری زیباشناسان مشهور و تصدیق‌شده‌ی لهستانی سر بر آوردند.

کریستینا ویلکوفسکا مدیر بخش زیباشناسی دانشگاه یاگلون، که از نسل بنیان‌گذاران پراگماتیسم پیرس، ویلیام جیمز و دیویی آمریکایی است، عهده‌دار تألیف کتاب بررسی زیباشناسی پراگماتیستی است. او بیش از همه به نظرات زیباشناختی جان دیویی توجه دارد که در نواندیشی دریاب مسائل زیباشناسی و معطوف به منشور رهیافت پراگماتیستی چهره‌ی مدعی است (به اثر «هنر به‌مثابه تجربه» او می‌توان اشاره کرد). تحلیل درک دیویی از قلم ویلکوفسکا حاکی از آشنایی خوب او با آثار دیویی است، همچنان که با اثر دنبال‌کنندگان دیویی (استفان پیر، جان مک‌درموت) آشناست؛ اینها مبتکران بازگشت پراگماتیسم (ریچارد رورتی) هستند. کار او شباهت به تحلیل نظرات ریچارد شوسترمن (زیباشناس آمریکایی) در زیباشناسی پراگماتیستی (۱۹۹۲) دارد که طرفدار توسعه‌ی راه

حل‌های پراگماتیستی است. (این کتاب در سال ۱۹۹۷، و هنر به‌مثابه تجربه نیز در سال ۱۹۷۵ به لهستانی برگردانده شدند.) در ضمن کریستینا ویلکوفسکا یکی از معدود افراد در لهستان است که برای زیباشناسی پراگماتیستی اهمیت نظام‌مند قائل است. او در عین حال درک خود را از زیباشناسی زیست‌بوم تکمیل می‌کند.

استفان مورائوسکی زیباشناس نام‌دار لهستانی خیره‌ترین کارشناسی است که روی زیباشناسی مارکسیستی کار می‌کند؛ وی در سال‌های ۱۹۵۱-۱۹۵۰ در راستای توسعه‌ی آن تلاش کرد؛ چند کتاب در این موضوع تألیف کرد؛ و از زیباشناسانی است که پژوهاک نظرات نمایندگان کلاسیک مارکسیسم را توسعه می‌دهند. او به نوشته‌های اناتولی لوناچارسکی، و به‌طور عمده به زیباشناسی گئورگ لوکاچ علاقه دارد؛ البته خواننده را با نظرات اتونی گرامشی، کریستوفر کدول، میخائیل باختین، والتر بنیامین و ماکس رافائل - که اندیشه‌های مارکسیستی را با کیفیت‌های مختلف و به‌شیوه‌ی متفاوت درهم می‌آمیزند - نیز آشنا می‌کند. از معاصرترین مؤلفانی که تکانه‌های مارکسیستی در آثارشان (البته با ابتکارهای فکری دیگر) نیز آمیزش دارند می‌توان به مورائوسکی، تری ایگلتن، فریدریک جیمسون و لوسین گلدمن اشاره کرد.

بخش زیباشناسی مارکسیستی در لهستان بسیار گسترده است، و این امری است که از نظر بافت اجتماعی - سیاسی قابل درک است. مورائوسکی اشاره می‌کند که وضع خاص لهستان حاکی از آن است که در آن رویکردهای مختلف و متفاوت زیباشناختی وجود داشته است. درک مورائوسکی از روش بسیار گسترده است؛ او مفهوم تاریخ‌گرایی را هسته‌ی آن می‌داند که «پرسای این است: کی، کجا، در چه بافت انضمامی، به چه زمینه‌های فرهنگی، ساختاری، با چه موجیت‌های تاریخی، فراهنری (که از آن میان می‌توان یک سنت معین را برگزید یا محدودیت چنین کوششی را ملاحظه کرد)، در ارتباط با چه تصویری از جهان و در بافت کدام گرایش‌ها که در مفاهیم و ایدئولوژی تبلور می‌یابد - و با چه پیامی در اندیشه‌ی اثر هنری شکل گرفته است.» مورائوسکی می‌گوید: زیباشناسی مارکسیستی الهامی بوده است، البته فقط اندیشه‌هایی که در چارچوب خلاف‌آمد کلی و فردی، فرهنگی و طبیعی، طبقاتی و فراتاریخی، عقلانی و ناعقلانی، استاندردی و یگانه، پذیرفته شده‌اند بخشی از میراث زیباشناختی می‌شوند.

فصل زیباشناسی و مکتب فرانکفورت از قلم کارل هامفریز - فیلسوف، نظریه‌پرداز و موزیسین - تراویده است که در این زمان در انستیتوی فقه‌اللغه‌ی انگلیسی دانشگاه یاگلون فعالیت می‌کند و پژوهش‌گری به‌راستی برجسته است. سبک نگارش مؤلف فاش‌کننده‌ی آگاهی قابل اعتماد وی از مصالح هم نظری و هم تاریخی است؛ بُعد موزیکال او نیز از این منظر معرّف او است. نکته‌ی طرف توجه او سه شخصیت برجسته‌ای است که در یک گروه‌اند: والتر بنیامین، تئودور و. آدورنو و هربرت مارکوزه؛ به‌ویژه تحلیل افکار آدورنو که شامل دیالکتیک روشنگری (با همکاری هورکهایمر)، فلسفه‌ی موسیقی نو، دیالکتیک سلبی، نظریه‌ی زیباشناختی (ناتمام) می‌شود که همه شایان توجه‌اند. مؤلف با پذیرش نظرات مؤلفان مکتب فرانکفورت، که با آنها آشنایی دارد، تصور می‌کند که

آن دارای محدودیت است - به ترجمه‌ی فلسفه‌ی موسیقی نو و نظریه‌ی زیباشناسی برخی بررسی‌های تحلیلی بسنده می‌کند.

فصل زیباشناسی تحلیلی نیز بسیار روشن برداشت شده است. مؤلف آن لشک سوسوفسکی (از بخش زیباشناسی دانشگاه یاگلون) است؛ او توسعه‌ی این حرکت را دریافته که در دهه‌های گذشته در محیط روشنفکری انگلیسی، آمریکایی و اسکانندیانوی نمایندگان سرشناس داشت. تا آنجا که امروز مجاز به تعمیم اطلاعات خود هستیم، این نحوه‌ی تفکر زیباشناختی در حال واپس‌نشینی است. گواه این نکته، تطور درون ذاتی این حرکت است که این مؤلف خود آن را دنبال کرده است: از [مفاهیم] فراتقادی (متاکریتیک) تا مفاهیمی که تحلیل چارچوب فرهنگی و نهادی را مرجع می‌شمارند که هنر در آنها شکل می‌گیرد و به‌عنوان هنر کارکرد دارد. مؤلف خاصه به نقش آغازینی ویتگنشتاین توجه دارد، و آن هم ویتگنشتاین دوره‌ی اول و دوره‌ی دوم، مفاهیم او را تحلیل می‌کند - مفاهیم مفهوم باز (خانوادگی و خویشاوندی) و بازی‌های زبانی یا صورت‌های زندگی. یکی از نشانه‌های شاخص زیباشناسی تحلیلی نقد، ذات‌باوری است که مشابه آن را لشک سوسوفسکی عمدتاً در نوشته‌های م. وایتس، ک. دیکی، و ل. گودس دنبال کرده است. او توجه خاصی به مکتب به‌اصطلاح نروژ دارد که نماینده‌ی آن یوهانسن است؛ او مفهوم زیباشناسی پراکسیس را تدوین کرد که یکی از مفاهیم زیباشناسی امروز شده است. «اندیشه‌ی پراکسیس بین بازی زبانی و زندگی جا یافته است، محتوایش مکانیسمی است که گرداننده و برساخت‌دهنده‌ی بین اثر، مفاهیم، کنش آدمی و واقعیت است»؛ آنچنان که مؤلف استنباط می‌کند زیباشناسی تحلیلی در لهستان کاربرد وسیع پیدا نکرد.

عضو دیگر گروه زیباشناسی کراکوف اندرزی نواک است. او مؤلف فصل کارشده‌ی بسیار باکیفیت ساخت‌گرایی و نشانه‌شناسی در زیباشناسی است. بزرگ‌ترین اثر این مؤلف، کار پیرامون درک [مفهوم] پیرس و مفهوم به‌اصطلاح مکتب پاریس است. درمورد اول، او از اندیشه‌ی پیرس به‌طور کلی حرکت کرد و جای زیباشناسی را در آن معین ساخت. وی درک پیرس از نشانه‌ی زیباشناسی به‌عنوان ملاء اعلی را توضیح داد، که براساس طبقه‌بندی نشانه‌های جانب پیرس و به‌دلیل استعداد توضیح‌گر مؤلف برای درک خواننده آسان شد. اندرزی نواک، سوزان لانگر و اومبرتو اکو را ادامه‌دهندگان این مشی می‌داند که او را عمدتاً براساس اثرش - اثر باز و نظریه‌ی نشانه‌شناختی - تحلیل می‌کند (این هر دو اثر به زبان لهستانی ترجمه شده است). در زیرفصل بعدی زیباشناسی زایشی ماشین پروپ، مؤلف هم خود را صرف «گروهی از دانشمندانی می‌کند که تحلیل‌های خود را براساس ساخت‌گرایی زایشی استنتاج و محقق می‌کنند». این دسته به حد کافی ناهمگن‌اند، اما نواک می‌گوید که دو اندیشه به آنها وحدت می‌دهد: الف) باور بر خصلت الگوریتمی آفرینش فرهنگی؛ ب) پذیرش سستی که بنیان‌گذار آن (علاوه بر پژواک سوسور) ریخت‌شناسی پروپ، گلوسماتیک یلمسیلف و جامسکی زبان‌شناس بوده‌اند. به‌طور مفصل به درک گرماس از فرهنگ به‌عنوان «هایپرتکست» (hypertext) که هسته‌اش را متون روایی تشکیل می‌دهند، و سعی وی برای ابداع چیزی که بنا بود عنوان افتخاری «ماشین پروپ» را داشته باشد - ماشینی که از لحاظ نظری امکان تولید همه‌گونه

متنی را فراهم می‌سازد. مؤلف پدیده‌های اساسی، ساختار و اصول کار این «ماشین» را شرح می‌دهد. از این مفهوم ضمناً نظرات زیباشناختی گرماس را استنتاج می‌کند، و درباره‌ی بارت کار می‌کند. بررسی میخائیل استروفسکی: کاربرد نظریه‌ی سیستم‌ها در زیباشناسی، مفاهیم زیباشناختی قرن بیستم از خاستگاه نظرات او از این نظر که تا چه اندازه نظریه‌ی سیستم‌ها اساس متدولوژی آنها بوده (و این هم در مورد کل نظام هنری و هم در مورد فهم اجزای متشکل آن)، یعنی باور بر این که فرایندهای مورد نظر را می‌توان مدل کرد. مؤلف دو روند بنیادی کاربرد نظریه‌ی سیستم‌ها را در زیباشناسی تفکیک می‌کند. روند ساختارگرایانه: وی مکتب ساختارگرایی پراگ را مبتکر رویکردی سیستمی می‌داند (مکتب رمان اینگاردن، ماریا گلاشفسکا)، و روند پیوترگراف و رهیافت‌هایی که از نظریه‌ی اطلاعات (آبراهام مولس، میچسلاو پربسکی، جورج بیرکف، ماکس بنس و آریان مازور) شکل گرفته‌اند. طبق نظر مؤلف پیاده کردن نظریه‌ی سیستم‌ها در زیباشناسی امکان به‌کارگیری تحلیل مستقل نقد هنری را فراهم می‌سازد - رویکرد مستقل یا تفسیر مستقل، و ضمن آن مدل‌ها و رهیافت‌هایی به‌منظور توضیح ریاضی، نظریه‌ی بازی، نظریه‌ی اطلاعات و برساخت مدل‌های اکتشافی ... از طرف دیگر این کوشش‌ها منجر به رویکرد کلیت‌باوری شدند که امروزه خیلی با موفقیت توسعه می‌یابد. مؤلف به کار گرفتن نظریه‌ی سیستم‌ها را بسیار ارج می‌گذارد و معتقد است که پارادایم (مدل‌واره)‌های نو معرفی می‌کند که منجر به درک زیباشناسی کلیت‌گرا، مطمئن، و ارضاکنده می‌شود.

آخرین بررسی‌هایی که مبین الهام‌های جدیدی هستند که از نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم آشکار شدند و در عین حال می‌توانند بر زیباشناسی قرن بیست و یکم تاثیرگذار باشند، از قلم کریستینا ویلکوشفسکا تراویده است. او اولین این الهام دهندگان را پسامدرن به‌شمار می‌آورد که از همان زمان پیدایش خود از درون در ارتباط با زیباشناسی است (بنا به لیوتار اندیشه‌های کثرت‌گرایی را اولین بار آوانگارد‌های هنری محقق کردند). شکل (نمونه‌ی) زیباشناسی پسامدرن را ویلکوشفسکا در آثار لیوتار پی‌گیری می‌کند (در آثار دریدا، ولش)؛ پسامدرن در بیشتر مراکز آکادمیکی، و بیش از همه در پوزناتی، گسترش یافت. در مورد نفوذ چندرسانه‌ای‌ها زیرفصل بعدی بحث می‌کند. تغییراتی که این رسانه وارد فرایند فعالیت هنری کرد (تولید و بازتولید هنری)، خود مفهوم اثر هنری را دگرگون ساخت و موجب بازاندیشی بسیاری از مسائل کلاسیک هنر شد. مؤلف سپس این پرسش را پیش می‌آورد که چرا به جای زیباشناسی زیست‌بوم - به‌عنوان بخشی از رویکرد اکولوژیکی - زیباشناسی محیط رواج یافته است (که با آن تفاوت دارد). بنا به نظر مؤلف، زیباشناسی محیط نخستین گام در راه زیباشناسی زیست‌بوم است که می‌بایست پیرامون مفهوم تجربه تمرکز یافته باشد «اندیشه‌ی کنش را جایگزین اندیشه‌ی نظری می‌کرد». بخش مهم این کوشش‌های معطوف به جنبه‌های زندگانی روزمره، فعلیتی است که انستیتو بین‌المللی کاربرد زیباشناسی در فنلاند به آن می‌پردازد. پیشاهنگ زیباشناسی زیست‌بوم کریستینا ویلکوشفسکا است که از سال ۱۹۹۲ روی این پروژه کار می‌کند.

آخرین الهامی که مؤلف به تحلیل آن می‌پردازد «فمینیسم» است. در چارچوب این امر در آغاز دهه‌ی ۱۹۷۰ هنر فمینیستی به وجود آمد. از نیمه‌ی ۱۹۶۰، فمینیست‌ها بسیاری از آثار کلاسیک را از منظر جنسیت تفسیر کردند، و به بررسی تاریخ روی آوردند تا زنان هنرمند فراموش شده را بیابند و آثاری را که زنان آفریده‌اند تفسیر کنند. اما زیباشناسی فمینیستی دیر متبلور شد. حدود ۱۹۹۰ مجله‌ی «زیباشناسی و نقد هنری» در دو حوزه‌ی مسائل متمرکز می‌شوند: نقد نظریه‌های سنتی زیباشناسی و تدوین نظریه‌ی آلترناتیو (بدیل) هنر. در لهستان به زیباشناسی فمینیستی توجه می‌شود، ولی از سطح تحلیل مفاهیم فمینیستی و تحلیل آثاری که زنان خلق کرده‌اند فراتر نمی‌رود. آخرین تشریح مساعی نگارشی از آن ماریه گلاشفسکا، زیباشناس مشهور لهستانی و مدیر بخش زیباشناسی دانشگاه یاگلون است. وی در مقاله‌ی خود درک خویش را از تجربه‌گرایی به‌عنوان بازگشت به خود چیزها، به رابطه‌ی مستقیم ما با تجربه تعبیر می‌کند. این در حوزه‌ی زیباشناسی یعنی «از آثار انضمامی آغاز کردن» که انواع گوناگون «جهان‌ها» را آشکار می‌کند؛ زیستن براساس آن، و خلق کردن گونه‌شناسی کیفیت‌ها و ارزش‌های زیباشناختی. ماریه گولاشوفسکا در اثر خود، ماهیت وجود ارزش‌ها، یک گونه‌شناسی چهارده جفت ارزش زیباشناختی بنا کرد. کتاب بازیابی زیباشناسی جا دارد که توجه مشترک همه‌ی ما را که گام به فضای قرن بیست‌ویکم می‌گذاریم به خود جلب کند، با این تفاهم که در صحنه‌ی زیباشناسی با چه مواجه خواهیم شد، و در مفاهیم متفرد قرن بیستم چه چیز ریشه‌ها دارد.

منبع:

ESTETIKA, AKADEMIA VED, CESKE REPUBLIKY, XXXVII, No. 1, 2001, ISSN 0014-1291.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی